

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خدای متعال را سپاسگذاریم که توفیق عنایت فرمود باز هم به معارف حقّه و فقه آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین اشتغال داشته باشیم بعد از تمام شدن دو ماه غم‌انگیز محرم و صفر، و خدا را باز سپاسگذاریم که توفیق اداء وظیفه و سوگواری نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت، لاسیما سیدالشهدا حسین بن علی صلوات الله علیه را به شیعیان و موالیان عطا فرمود اگرچه شکل و شمایل آن بر خلاف آن چیزی بود که در سالیان قبل انجام می‌شد.

ان شاء الله خدای متعال به زودی این بلیه‌ی عامه را برطرف فرماید و امور ان شاء الله به مجرای اصلی و طبیعی خودش، ان شاء الله برگردد.

حلول این ماه مبارک را هم تبریک عرض می‌کنیم که مشرف است به آغاز ولایت مولایمان و امامت مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و هم‌چنین میلاد مبارک و مسعود رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند بزرگوارشان امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم اجمعین.

البته همیشه در شیعه واقعیت امر به این بوده که خوشی‌ها و خوبی‌ها و سرورها در کنار مصائب و ناملایمات وجود داشته، بخاطر اعداء دین، این ماه هم اگرچه که مشحون به این برکات هست اما در کنار آن ما شهادت مولایمان حضرت ابامحمد حسن بن علی الزکی العسکری صلوات الله علیهما را داریم، والد معظم حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه. و باز ایامی است که صدیقه‌ی طاهره سلام الله علیها در فقدان والد مکرم‌شان، نبی مکرم اسلام و مسائلی که بعد از رحلت آن بزرگوار برای اهل بیت علیهم السلام و جامعه‌ی شیعی پیش آمد، در حالت تکدر و مظلومیت و شکوی هستند خدای متعال ان شاء الله با ظهور حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه به این مصائبی که بر شیعه بوده است ان شاء الله التیام ببخشد و ان شاء الله دل‌ها را خوشنود کند به انتقام آن بزرگوار.

بحث در این بود که آیا برای صدق اکراه یا جریان حکم اکراه لازم است عدم امکان تفصیّی أم لا؟ گفتیم بحث در دو مقام هست یکی تفصیّی به غیر توره و یکی تفصیّی بالتوره. بحث راجع به تفصیّی به غیر توره پایان یافت و نتیجه‌ی بحث این شد که اشتراط را پذیرفیم. که صدق اکراه متوقف است بر این که مکره راه فرار و تخلّص، آن هم راهی که خودش محذور نداشته باشد و اگر راه فرار دارد و می‌تواند تخلّص بکند بما لامحذور فیه، در آن صورت صدق اکراه نمی‌کند اگر معامله‌ای هم انجام داد آن معامله صحیح است.

و اما آیا مشروط و متوقف بر عدم امکان توره و عجز از توره هم هست یا نیست؟ این عبارت توره را که ما این جا می‌گوییم اگرچه محل کلام هست بین اصحاب که حقیقت توره چیست؟ در حدود و ثغور توره اختلاف است بین اصحاب هست اما مقصود ما توره لفظیاً به همین مفاد کلمه‌ی توره نیست، این از باب مثال است. یعنی بتواند تخلص پیدا بکند ولو انشاء لفظی و حتی - ان شاءالله بعد خواهیم گفت - انشاء فعلی، بحسب ظاهر دارد انجام می‌دهد اما آن چیزی که موجب صحت این می‌شود که اراده باشد قصد باشد یا استعمال این لفظ در معنا باشد یا اگر استعمال کرد واقعاً اراده کرده باشد این‌ها را راه دارد که این‌ها را اراده نکند، یا استعمال نکند، حالا سواء این که اگر استعمال نکرد اسم آن توره باشد یا نباشد. بعضی از این صور، ممکن است بعضی‌ها بفرمایند اسم آن توره نیست ما به این کار نداریم که حالا خصوصیتی داشته باشد برای ما توره، بما لها من المعنی، بلکه مقصود این هست که می‌تواند بگوید بعث و معنا را قصد نکند، اصلاً لفظ را در معنا استعمال نکند، مثل وقتی که می‌گوید «بعث مشكّل من الباء و العين و التاء». یا این که استعمال در معنا هم بکند، اما مراد جدی او نباشد که با این کار من می‌خواهم... مثل موقع هزل، به شوخی استعمال می‌کند اما نمی‌خواهد با او جدّاً بیعی در خارج محقق بشود. و یا یک استعمال اصلاً در یک معنای دیگری می‌کند، مثلاً بعث که دارد می‌گوید معنای اخباری را در نظر می‌گیرد نه انشائی، بعث، مفعول آن را هم حذف می‌کند یعنی بعث مثلاً یک خانه‌ای را که قبلاً داشتم. همه‌ی این‌ها قدرت آیا شرط این که صدق اکراه کند یا حکم اکراه در این جاها جاری بشود لازم است که این شخص توان این را هم نداشته باشد که چرا توان ندارد؟ این که کار آسانی هست از باب این که یا غفلت دارد یا یک دهشت و وحشتی از طرف آن مکره وارد شده که اصلاً می‌ترسد که نکند یک وقت این جوری بگویم درز برود، معلوم بشود و در اثر این غفلتی که برای او پیدا می‌شود یا این ترس و واهمه‌ای که برای او پیدا می‌شود و می‌ترسد به قول امام تمجّع در کلام پیدا کند و لو برود و آن مکره بفهمد که دارد کلاه سر او می‌گذارد و واقعیت را انجام نمی‌دهد، آیا مشروط است به این که این امکان داشته باشد یا نه اگر این هم امکان داشت باز هم اکراه صادق است یا حکم اکراه علی الاقل صادق است ولو خود اکراه صادق نباشد حکم آن ولی جاری هست. خب از نظر صدق ظاهراً باید گفت که لاشکال در این که اگر راه فرار و تخلص وجود دارد آن هم به نحو آسان که هیچ محذوری هم در آن نیست این‌جا واقعاً صدق اکراه نمی‌کند به همان بیانات، به همان ادله، به همان توضیحاتی که در تخلص به غیر توره گفته شده.

ما الفرق بین این که الان آن دارد می‌گوید این خانه را بفروش، این فرش را بفروش، و الا می‌کشم یا الان می‌تواند بلند شود از این جا برود یا اعوان و انصاری دارد که جلوی او می‌ایستند و تفنگ می‌کشند جلوی او که چه می‌گویی، آیا می‌تواند تخلص پیدا بکند یا این که بگوید بعث و اصلاً قصد معنا نکند، یا معنای دیگری را قصد بکند یا اگر قصد معنا می‌کند قصد تحقق نکند، که در کلمات آقای نائینی شاید تعبیر به اسم مصدری بشود. معنای مصدری را قصد می‌کند ولی معنای اسم مصدری که تحقق آن بیع در خارج باشد آن را قصد نمی‌کند. می‌تواند، وقتی به آسانی می‌تواند بدون این که تمجّعی در کلام او ایجاد بشود، آدم مسلط به نفس خودش هست طلبه هم هست و بلد هم هست می‌گوید بعث، آن نمی‌کند این جا می‌گوید آقا من مکره بودم، من مجبور بودم، اصلاً صادق نیست این. بین خودش و خدا نمی‌تواند بگوید که من مجبور بودم من مکره بودم. و مقام ... ببینید این جا هم دو تا بحث هست هم باید جدا کنیم که بعداً اگر فراموش نکردیم و خدا توفیق داد در تنبیهات شاید عرض بکنیم که یک تعلیقه‌ی خوبی مرحوم بلاغی قدس سره دارند این جا که

این دو مقام هم نباید ختم بشود یکی این هست که در مقام داوری و قضاء و دیگران حکم بکنند که این آقا مکره بوده، نبوده. و این ظواهر چه چیزی را اقتضاء می‌کند؟ آن یک مقام هست یک مقام هم این هست که نه، بین خودش و خدا، مکره است این‌جا؟ می‌تواند بگوید که من مکره هستم؟ یا نه اگر این کار را نکرد و واقعاً قصد کرد و این‌ها، بیع انجام شده دیگر. بین خودش و خدا بیع انجام شده باید متاع را بدهد به او و عقد لازمی محقق شده. این بحثی که ما فعلاً داریم و فعلاً شیخ رضوان‌الله علیه فرموده، امام در تحریر فرموده و فقهاء این‌جا می‌فرمایند همین بحث بین خودش و خداست نه بحث این که حالا اگر ادعا می‌شود که من مکره بودم یا نه؟ آن‌جا ظواهر چه را اقتضاء می‌کند؟ و باید چه گفت؟ آن مقام آخری هست.

س: مقام ثبوت و اثبات، ثبوت نسبت به خودش فی الواقع، اثبات در مقام ...

ج: اثبات در آن جاها.

پس بنابراین وجداناً و ارتکازاً و بحسب موازین لغت‌شناسی و این‌ها، ما می‌بینیم فرقی بین مسئله‌ی تخلّص به غیر توریه با تخلّص به توریه وجود ندارد و صدق آن مشروط به این هست که توریه هم نتواند بکند کما ذهب الیه سید الامام قدس سره و بسیاری از فقهاء. و اما علی رغم این که اکراه صادق نیست در این مواردی که امکان توریه وجود دارد آیا حکم اکراه که بطلان باشد هست یا نه؟ تعبداً أم لا؟ این رهین اباحت بعد است که ببینیم شارع یک تعبد خاصی در این‌جاها دارد یا ندارد که این بعداً روشن می‌شود و خواهیم گفت که نه ندارد. حکم آن هم نیست نه صدق عرفی و لغوی آن هست و نه حکم آن در این‌جا تعبداً وجود دارد. این حق در مقام است.

بزرگان علماء برای این که در مواردی که امکان تخلّص وجود دارد به غیر توریه، صدق اکراه نمی‌کند و حکم آن نیست و به عبارت دیگر معتبر نیست عجز عن التوریه در صدق اکراه، بیانات عدیده‌ای را ندارند که چون مشتمل بر اباحت مفیده‌ای هم هست این‌ها ولو حالا علاوه بر خود مبحث، این‌ها را باید عرض بکنیم. شاید حدود... حالا اول نگویم ولی خب اشکالی ندارد گاهی از اول انسان بگوید چقدر وجوه، چندتاست، ممکن است که برای بعضی‌ها وحشت ایجاد بکند، شاید حدود چهارده وجه در این‌جا بیان شده و وجود دارد.

وجه اول وجهی است که افاده المحقق الهمدانی قدس سره در حاشیه‌ی مبارکه‌شان، و محتمل است این وجه در بعضی از عبارات شیخ اعظم هم قدس سره بیان شده باشد که حالا بعد عرض می‌کنیم. آن وجه این است که ما قبول داریم که از نظر لغوی و معنای لفظی و ما وُضع‌له‌ی کلمه‌ی اکراه، این مواردی که امکان تخلّص وجود دارد چه به توریه و چه به غیر توریه معنای واژه این‌جاها در واقع تحقق ندارد. اما علی رغم این داوری عرف این هست که اگر تخلّص به غیر توریه باشد می‌گویند مکره نیست اما در موارد تخلّص به توریه که برای او امکان دارد نمی‌گویند مکره نیست می‌گویند مکره است. این را فرد می‌داند آن‌جا را فرد نمی‌داند که به غیر توریه هست اما این‌جا را فرد می‌داند. «الفرق بین التفصّی بالتوریة و التفصّی بغيرها فی نظر العرف حیث إنّهم یحکمون بتحقیق الموضوع فی الاول» که تفصّی به توریه باشد «دون الثانی، و هذا یکفی فی رفع الاثر الاول دون الثانی» چرا؟ «لصدور الاخبار بحسب متفاهم العرف» اخبار بحسب متفاهم عرف، حالا شارع که فرموده «رُفِعَ ما استکرهوا علیه»، بحسب متفاهم عرف هست. آن‌جا را الان که تفصّی به غیر توریه بوده برای او فراهم بوده نمی‌گویند «ما استکرهوا علیه» این‌جا صادق است آن‌جایی که نه تخلّص‌های دیگر نمی‌توانسته بکند فقط راه تخلّص او همین بوده که

وقتی می‌گوید بعث معنا را قصد نکند یا یک معنای دیگری را قصد بکند یا تحقق آن را در خارج قصد نکند این جور جاها که یک امور درونی است، این جا می‌گویند آقا مکره بوده. صادق است.

یک عبارتی شیخ اعظم دارند ممکن است که کسی آن عبارت شیخ را همین جور معنا بکند، معنای دیگر هم احتمال دارد که بعداً عرض می‌کنیم. شیخ فرموده «أنَّ القدرة على التورية لا يخرج الكلام عن حيز الاكراه عرفاً» این عبارت ممکن است که معنای آن همین باشد که لا یرج عرفاً، یعنی واقعاً این جوری نیست، اکراه نیست این جا، اما عرفاً صادق است. این دلیل اول و بیان اول.

خود محقق همدانی قدس سره اشکال فرمودند به این که این بیان تمام نیست چرا؟ چون عرف مرجع در تشخیص مفاهیم است، نه در تطبیق مفاهیم بر مصادیق. معنای این واژه چیست؟ معنای این جمله چیست؟ معنای آن چیست؟ این جمله، این کلمه، این واژه، غالب برای چه معنایی است؟ چه مفهومی است؟ این جا مرجع عرف است. اما بعد از این که معلوم شد که معنای این واژه عرفاً چیست، حالا عرف می‌آید این را تطبیق می‌کند به یک مصداقی که ما یقین داریم این مصداق آن معنا نیست همان معنایی که خودش می‌کند، مثلاً اعلم یعنی چی؟ عرف معنا می‌کند اعلم یعنی چی؟ حالا اگر تمام عوام آمدند گفتند که زید اعلم است. یعنی آن معنا را، آن مفهوم را بر این مصداق تطبیق کردند، ما یقین داریم که این جور نیست، حجت نیست، توی مقام تطبیق است، عدالت یعنی چی؟ عرف معنا کرده، معنای عدالت عرفاً معنای آن معلوم شد. حالا همه می‌گویند که زید عادل است ما هم می‌دانیم عادل نیست خب این جور چیزها فراوان است دیگر، در عرف مخصوصاً یک مفاهیمی را بر یک مصادیقی عرف تطبیق می‌کند ولی ما می‌دانیم که این جوری نیست. پس این جا هم همین جور است ما می‌دانیم و فرض این هست که توی معنای اکراه افتاده که مخلص نباید داشته باشد راه فرار نباید داشته باشد این توی آن افتاده، خب این جا که دارد پس می‌دانیم تطبیق نمی‌شود نروی یک راه فرار خاص نداشته باشی؟ توی مفهوم آن؟ که غیر توریه باشد این که توی آن نیفتاده بود، فلذا ایشان می‌فرماید که «و فيه بعد تسليم الفرق أنَّ فهم العرف إنما يكون متبعا في مداليل الالفاظ لا في تعيين الصدق و ليس الاشكال في الاستفادة المعنى» این جا اشکال ما در استفاده‌ی معنا نیست که معنای اکراه چه هست؟ «إذ ليس المفهوم في المقام مجملاً لما ذكرنا من دلالة على الاجبار و القهر بمقتضى فهم العرف و بعد تعيين معناه لو كان شئ في نظر العرف مصداقاً له و نحن نعلم عدم صدق المفهوم عليه نخطئهم في فهمهم» توی خود چاپ بخطی هست که این غلط است نخطئهم فی فهمهم «و لا يوجب فهمهم ذلك تنزيل الرواية عليه لأن موضوعها الاكراه و نحن نعلم عدم تحققه في المقام كما لا يخفى» خب این یک مطلب کلی به درد بخوری است، سیال است. در فقه، در معارف، در استفاده‌ی از کتاب و سنت باید به این توجه کرد که مرجع، این یک قاعده‌ای است در خود مفاهیم است نه در تطبیق. البته خود این کبری معمولاً همین را اعظم افاده فرمودند. ولی در بعضی از کلمات مرحوم امام قدس سره که حالا الان آدرس آن هم یادم نیست ولی هست توی همین کتاب بیع، حالا اگر آقایان پیدا کردند. که ایشان قائل هستند به این که در مصداق هم عرف مرجع هست. هم در مفهوم و هم در مصداق. دارند بعضی‌ها. البته حق در مقام که شاید نظر شریف امام هم در واقع همین باشد این است که این کبری درست است الا جایی که غفلت عمومی وجود دارد چه در ناحیه‌ی تطبیق و مصداق دانستن، چه در ناحیه‌ی عدم تطبیق و مصداق ندانستن چیزی که واقعاً مصداق است. اگر غفلت عمومی وجود دارد که مثالی که بارها و بارها زدیم همین بوده که شارع فرموده «الدُّمُ نجسٌ» «إجتنب عن الدم»

و و و آثاری که برای دم و برای نجاسات وجود دارد خب دم که معنای آن را می‌دانیم یعنی چه؟ این روشن است. جایی که چرم دم بحسب ظاهر وجود ندارد و رنگ دم هست، این‌جا به حکم برهان ما یقین داریم که دم در این‌جا وجود دارد، مصداق است. چرا؟ برای این که انتقال عرض من موضوع الی موضوع آخر محال است. اگر لباس رنگ خون دارد پس خون هم باید باشد و الا باید رنگ از خون بلند شده باشد نشسته شده باشد روی لباس، و انتقال از عرض از موضوع به موضوع آخر شده باشد و این محال است چون وقتی که از روی آن بلند شد تا بنشیند روی این، این عرض در چه موضوعی بود؟ عرض اصلاً ذات آن این هست که بلاموضوع نمی‌شود وجوده فی نفسه عین وجوده لغیره هست. پس بنابراین برهان می‌گوید هست ولی عرف غفلت دارد. شارع این‌جا وظیفه‌اش این هست که چکار بکند؟ این غفلت را بزدايد. یا شارع در کفاره فرموده که یک مدّ طعام بده، مردم می‌روند عطاری یک مدّ طعام می‌خرند می‌دهند همه، و حال این که اگر شما مثل الماس که وقتی می‌خواهند بکشند الماس را، اگر یک کاغذ این‌قدری هم باشد آن طرف می‌گذارند این‌جا اگر بیایید این یک مدّ طعام را درست تسویه بکنی و خاک و خاشاک و این‌های آن را بگیری، ممکن است که یک درصدی از گرم کمتر از مد باشد. این‌ها آن‌جا مصداق است ولی توجه ندارند روی مثال دم، مصداق است توجه ندارند که مصداق است. این‌جا مصداق نیست واقعاً مدّ نیست ولی آن را مد می‌پندارند و توجه ندارند که این مد است. این که غفلت عمومی وجود دارد و آدم تا توی مدرسه نیاید و این حرف‌ها را به او نزنند اصلاً توی ذهنش هم این حرف‌ها نمی‌آید. این‌جاها را می‌گوییم بله، نظر عرف متّبع است، معلوم می‌شود شارع این را قبول کرده. یعنی آن‌جایی که گفته دم نجس است غیر این‌ها را می‌خواهد بگوید. آن جایی که گفته مدّ طعام بده، همین مدهای عرفی را هم می‌گیرد. اما جایی که غفلت عمومی وجود ندارد، یک عده این‌جوری می‌گویند و الا خیلی‌ها هم توجه دارند نمی‌گویند یا یک زمانی یک‌جوری شده که الان این‌جوری می‌گویند قبل آن نمی‌گفتند چنین چیزی را، این‌جاها نه، کبرای کلی در این‌جا پس این هست و در مانحن فیه این‌جور نیست که همه بگویند که این اگر... پس اگر این‌جوری بود که قولاً واحداً، همه غافل بودند همه می‌گفتند که بله آدمی که راه تخلّص بالتوریه دارد مکرّه است، نه در مقام اثبات برای دادگاه و این‌ها، بین خودش و خدا. همه می‌گفتند بله ... آن بله درست است و حال این که این‌جوری نیست. همگانی نیست. این اولاً.

اشکال دیگری که مرحوم محقق همدانی به اشاره گذشتند همین بود که این هم ادعای نابجایی است که عرف در آن‌جا می‌گوید موضوع هست و این‌جا می‌گوید که نیست بله حالا بعضی‌ها ممکن است که یک اشتباهی بکنند اما بخواهیم به عرف نسبت بدهیم این ثابت نیست. خب این دلیل اول که خودش مشتمل بر یک کبرای به درد بخوری هست در جای‌جای فقه.

س: ... حقیقت و مجاز، برای تعیین موضوع له در آن‌جایی که ما جاهل محض نیستیم در آن‌جایی که آن ثغور موضوع را نمی‌شناسیم آقایان می‌فرمایند که ... تعبیر می‌کنند به شبهه‌ی در صدق، یک وقت شبهه در مفهوم است و شما مجبور هستی آن وقت ... بعضی وقت‌ها مفهوم مجملاً هست حدود و ثغور فعل ... مثل همین جای خودمان، ... اکراه را می‌گذاریم محمول، می‌گوییم صحت حمل دارد یا ندارد اگر بخواهیم تفهیم بکنیم کلام محقق همدانی را به این بیان که بگوییم آن‌جا درست است که مصداق است اما مصداقی که شبهه در صدق است و عرف در علامت حقیقت و مجاز، ... حمل می‌کند حمل نمی‌کند متبادر می‌بیند متبادر نمی‌بیند در شبهه در صدق حجت است آقایان خودشان گفتند، گفتند اگر ما آمدیم گفتیم ما این موضوع را می‌دهیم دست عرف، محمول را هم می‌دهیم دست

عرف، آیا به او می‌گوید حمل می‌کند صحت حمل دارد یا ندارد؟ این‌جا هم همین است یعنی يرجع این که می‌گوید اکراه را در حالت امکان تفصّی به توریه صحت سلب می‌بیند یا عدم صحت حمل می‌بیند يرجع به این که می‌خواهد حدود و ثغور مفهوم را کشف بکند، یعنی شبهه در صدق است نه شبهه در مصداق. شبهه در صدق است آن‌جا که آیا این مفهوم آن خصوصیات در آن اخذ شده تا صدق ... شکل بگیرد یا نه؟

ج: همان‌جا بحث در همین گفته می‌شود که تارّه مفروض ما این هست که به علائم حقیقت و مجاز و از هر راهی فهمیدیم مفهوم چیست بحدوده و ثغوره،

س: این اول الکلام.

ج: حالا اگر فهمیدیم.

س: ...

ج: حالا اجازه بدهید. فرض بر این هست که اگر چنین معنایی را فهمیدیم

س: و بحث نکنید از امکان تفصّی و عدم امکان تفصّی، این که اصل بحث در این هست حاج آقا. بحث در این هست که ...

ج: نه دارد می‌پذیرد، آخر استدلال این هست می‌گوید من می‌پذیرم که توی مفهوم ننهفته، و مشهود ...

س: ما این را نمی‌فهمیم از آقای همدانی، ما ..

ج: عجب است، شما خارج می‌شوید از آن دلیلی که ایشان اقامه کرده است. دلیلی که ایشان اقامه کرده این است...

س: ایشان الان این حرف را اگر بزند خلف فرض است، فرض این هست که هنوز معلوم نیست مأخوذ است یا مأخوذ نیست.

ج: نه این نیست.

س: آقا شما از یک طرف می‌فرمایید بحث است

ج: بابا دلیل این است می‌گوید آقا من فهمیدم که از نظر مفهومی صدق اکراه به این هست که مخلص وجود نداشته باشد این را فهمیدم نه مخلص خاص که غیر توریه است، مخلص وجود نداشته باشد جنس المخلص وجود نداشته باشد این را فهمیدم. این وقتی تمام شد می‌گوید ولی باز هم می‌گویم علی رغم این می‌گویم جایی که به توریه مخلص وجود دارد آن‌جا اکراه صادق است و می‌گویم به این که حکم اکراه در آن‌جا جاری است. چرا؟ می‌گوید عرف این‌جوری می‌گوید درست است ولی می‌گوید این مصداق آن هست. مثل مواردی که تسامح می‌کند می‌گوید ... این هم همین‌جور است. این است، آن بیان این هست آن وقت اشکالی که ایشان می‌کنند اشکال این هست که اولاً چنین حرفی را قبول نداریم که عرف چنین تسامحی می‌کند ثانیاً اگر بپذیریم که چنین کاری می‌کند تطبیق عرف و مصداق دانستن و صدق، حتی صدق، بعد از آن‌ها، حتی صدق که می‌گوید این مصداق آن هست و آن مفهوم بر این صدق می‌کند و حال این که ما یقین داریم صدق نمی‌کند، آن

مفهوم نمی‌تواند این‌جا صدق بکند فایده‌ای ندارد که گفتیم البته این را باید تفصیل بدهیم.

س: پس حرف شیخ را متعین در حرف آقای همدانی ندانید.

ج: نه نمی‌بینم. فلذا گفتیم محتمل است چون عبارت شیخ را ان شاءالله خواهیم گفت یک معانی دیگری هم محتمل است داشته باشد محتمل است کسی این عبارت شیخ اعظم را حمل بر این معنای محقق همدانی بکند و شاید ... چون اگر حاشیه‌ی ایشان را در این‌جا نگاه بکنید، ادله را که بیان می‌کند و خوب پردازش می‌کند انصافاً، خیلی خوش‌بینان هم هست مرحوم محقق همدانی، خوب پردازش می‌کند روشن است که ناظر به مطالب شیخ است و همان‌ها را دارد خیلی جالب پردازش می‌کند. خب این بیان اول.

بیان دوم و دلیل دوم عبارت است از آن روایت عبدالله بن سنان که حضرت فرمود که إجماع من السلطان است اکراه من الأب و الام و الزوجه است. که شیخ اعظم قدس سره از این روایت استفاده فرموده که تخلص به غیر توره لازم نیست حتی اگر تخلص به غیر توره هم می‌توانی بکنی، توره صادق است یا حکم به آن وجود دارد. خب این‌جا به این روایت این‌جوری استدلال می‌شود که اگر یا از این روایت، این‌جوری استفاده می‌کند یا از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً مخلص وجود نداشتن به طور کلی لازم نیست خیلی خب پس غیر توره هم و توره هم لازم نیست. یا اگر خصوص بغیر توره از این روایت استفاده می‌شود که شیخ برای خصوص غیر توره فرموده استفاده می‌شود که آن لازم نیست، خب پس توره به طریق اولی، اگر در صدق آن یا در حکم اکراه لازم نیست که مخلص غیر توره نداشته باشد الان می‌تواند بلند شود از این‌جا برود می‌تواند دوستانش همین‌جاها هستند بگویند آقا جلوی این مرد را بگیرد یا می‌تواند نصیحتش بکند از خدا بترس، دست برمی‌دارد. اگر این‌ها را می‌گویند دخالت ندارد و با توجه به وجود این‌ها باز هم اکراه صادق است، خب به طریق اولی توره که یک امر درونی و ضمیری و نفسانی هست دخالت ندارد. این هم دلیل دومی است که در مقام اقامه می‌شود که این دلیل هم البته اشکالاتش همان است که سبق. که حتی ما گفتیم از این روایت این مطلب استفاده نمی‌شود به بیاناتی که تفصیلاً گذشت. در بحث غیر توره.

پس این را هم ولو این که ندیدم در کلام شیخ اعظم به این استدلال شده باشد یا به این دلیل، ولی‌جا دارد که به این دلیل هم در مقام استدلال بشود.

و اما دلیل سوم که حالا دیگر وقت گذشته، فردا ان شاءالله بیان می‌کنیم عبارت است... حالا بعضی از آقایان گفتند منابعی که بحث می‌شود چیست؟ خب معلوم است که مکاسب، کلام شیخ اعظم رکن است بعد فرمایشات حضرت امام هست بیع خود حضرت امام، چون به تحریر الوسيله ما داریم بحث می‌کنیم فرمایشات خود حضرت امام هم رکن است بعد دیگر حواشی مهمه‌ای که بر مکاسب شیخ هست مثل حاشیه‌ی آقای آخوند، حاشیه‌ی آقای سید یزدی قدس سره، حاشیه‌ی محقق همدانی، حاشیه‌ی محقق ایروانی قدس سره، و تقارير بحث حضرت آقای خوئی قدس سره. این‌ها دیگر از مسلماتی است که ان شاءالله آقایان باید نگاه بکنند.

حالا دلیل سومی که یک مقداری بحث دارد این هست که شیخ فرموده است دلیل سوم، که ادله‌ی رفع اکراه «رُفِعَ ما استکرها علیها»، این را ما می‌خواهیم حمل بکنیم بر جایی که توره ممکن نیست این بعید است و چون این بعید است پس حتماً باید بگوییم ادله‌ی رفع اکراه مورد امکان توره را می‌گیرد. این دلیل ایشان هست یک دلیل مهمی است

چون دلیل مهم ما در مقام برای مسئله‌ی اکراه حدیث رفع هست دیگر، و شیخ اعظم می‌فرماید حدیث رفع «رفع ما استکرها علیه» و شیخ اعظم می‌فرماید ما بخواهیم حدیث رفع را حمل بکنیم بر آن جایی که توریه امکان ندارد این حملٌ بعیدٌ. فلذاست که باید حمل بکنیم بر این که اگر توریه هم امکان دارد رفع صادق است یا حکم رفع وجود دارد و معامله باطل است تقریر کلام شیخ چیست؟ و آیا فرمایش ایشان تمام است یا تمام نیست؟ ان شاءالله برای جلسه‌ی دیگر.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.